

تاریخ نگاری ناسیونالیستی میرزا فتحعلی آخوندزاده و ابراهیم پورداود

علی فردوسی^۱

امید سپهری راد^۲

امیر اکبری^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۶/۲۸

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۹/۲۵

چکیده

مقاله حاضر به اندیشه های آخوندزاده (۱۲۲۷-۱۲۹۵ق) و ابراهیم پورداود (۱۲۶۴-۱۳۴۷ش) در خصوص تاریخ نگاری ناسیونالیستی و مقایسه فرهنگ و تمدن ایران باستان، در دوره معاصر می پردازد. در طول تاریخ، سرزمین ایران مورد تهاجم اقوام مختلف قرار گرفته اما هیچ کدام به اندازه تهاجم تازیان، مورد دشمنی قرار نگرفت. برخی روشنفکران، آن تهاجم را مصیبت بارترین فاجعه تاریخ ایران جلوه دادند. آخوندزاده به عنوان یک روشنفکر سکولار، در پی یافتن ریشه اصلی واپسگرایی ایران در دوره قاجاریه بود. او تهاجم تازیان و نقش اسلام در عقب ماندگی جامعه ایران را از عوامل اساسی قلمداد کرد و برای اثبات مدعای خود با قیاس میان وضعیت ایران در دوران باستان و دوره اسلامی، به تبیین تمایزات و تفاوت های این دو دوره به طور کلی پرداخت و نشان داد که عظمت ایران باستان، قابل قیاس با دوره اسلامی نبود. پورداود برخلاف آخوندزاده، مطالعات بسیاری در تاریخ و فرهنگ ایران باستان داشت، اوستا را به زبان فارسی ترجمه کرد با این همه، در خصوص تهاجم تازیان و نقش اسلام در عقب ماندگی جامعه ایران، نظری مشابه او داشت. پژوهش حاضر به آراء و نظرات آخوندزاده (۱۲۲۷-۱۲۹۵ق) و ابراهیم پورداود (۱۲۶۴-۱۳۴۷ش) در خصوص ایران باستان، و چگونگی اهمیت یافتن فرهنگ و تمدن آن دوران، در دوره معاصر می پردازد.

کلیدواژه‌ها: تاریخ نگاری، ناسیونالیستی آخوندزاده، پورداود.

^۱ دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام، گروه تاریخ، واحد بجنورد، دانشگاه آزاد اسلامی، بجنورد، ایران (aferdosi15@yahoo.com)

^۲ استادیار گروه تاریخ، واحد بجنورد، دانشگاه آزاد اسلامی، بجنورد، ایران (نویسنده مسئول) (omid_sepahri@yahoo.com)

^۳ استادیار گروه تاریخ، واحد بجنورد، دانشگاه آزاد اسلامی، بجنورد، ایران (amirakbari84@yahoo.com)

مقدمه

در دوره قاجاریه، تاریخ‌نگاری ایران به همان سبک و سیاق گذشته، روایت‌گونه با نثری منشیانه و متکلف، تنها حوادث سیاسی، شرح جنگ‌ها و اتفاقات درون دربار را ثبت و ضبط می‌کرد. به تدریج که جامعه ایران با اندیشه علمی و فلسفی غرب آشنایی یافت، نگرش به تاریخ از آن حالت سنتی خارج شد و برخی تاریخ‌نگاران و روشنفکران با تأمل و ژرف‌اندیشی در گذشته ایران، به دنبال پاسخ به پرسش‌های مهمتری از جمله علل عقب‌ماندگی ایران بودند. دیگر زندگی شاهان و شاهزادگان، درباریان، شرح مسافرت‌ها و جنگ‌های آن‌ها و ... در اولویت نبود. توجه به زندگی عامه مردم، وضعیت فرهنگی و اجتماعی جامعه که در شرایط نامناسبی قرار داشت، برخی اذهان را معطوف به خود کرد. البته پاسخ‌ها به پرسش مذکور، بسیار متفاوت بود. برخی همچون سیدجمال افغانی معتقد به بازگشت به اسلام اصیل بودند و برخی همچون آخوندزاده، خواهان حذف دین از زندگی سیاسی و اجتماعی جامعه ایران. این دو شخصیت که افکار خود را در قالب کتاب و مقاله اشاعه دادند برای اثبات دیدگاه خود، از تاریخ بهره بردند. سیدجمال باور داشت که مسلمین از زمانی که آموزه‌های اسلام اصیل را رها ساختند، دچار تباهی و اضمحلال شدند و آخوندزاده، اشاعه اسلام در ایران را عامل اصلی عقب‌ماندگی می‌دانست؛ مشابه اظهارات آخوندزاده را در سده چهاردهم شمسیابراهیم پورداد با جزئیات بیشتری تبیین کرد. البته باید اذعان نمود که پورداد برخلاف آخوندزاده، مطالعات بسیاری در تاریخ ایران باستان داشت، اوستا را به زبان فارسی ترجمه، و در ضمن، شاگردان برجسته‌ای را در دانشگاه تهران آموزش داد. اما شکوه و عظمت ایران در دوران باستان برای او به علل مختلف ثابت شده بود و در مقالات و نوشته‌های خود بر آن‌ها تأکید داشت و با جدیت به دنبال احیاء کیش زرتشت بود. این نگرش بر مبنای باستان‌گرایی که نطفه آن توسط آخوندزاده بنیان گذاشته شد و توسط پورداد بارور گردید، به همراه رویکرد حکومت پهلوی اول در جهت احیاء ناسیونالیسم نوین در ایران، بیش از گذشته اذهان را به سمت تاریخ ایران باستان، شکوه و

عظمت آن دوره از تاریخ ایران، سوق داد و مطالب بسیاری در مورد آن مقطع از تاریخ ایران در مجلات و روزنامه‌های مختلف به چاپ رسید.

۱- میرزا فتحعلی آخوندزاده

میرزا فتحعلی آخوندزاده یک سال پیش از انعقاد عهدنامه گلستان در سال ۱۲۲۸ق، در نوخه یکی از محلات شکی به دنیا آمد. پدرش میرزا محمدتقی فرزند حاج احمد، زمانی کدخدای قصبه خامنه بود و با دختر برادر حاج علی اصغر نامی ازدواج کرد که آخوندزاده حاصل این ازدواج بود. در همان دوران کودکی آخوندزاده، مادر وی از میرزا تقی جدا شد چرا که تحمل زندگی با زن دوم پدر آخوندزاده دشوار بود و به مشکین آمد تا در کنار عمویش زندگی کند. حاج علی اصغر برای تربیت میرزا فتحعلی، جدیت کامل داشت و به این ترتیب، او مقدمات خواندن و نوشتن را از پدر ثانوی (آخوندزاده میرزا علی اصغر را پدر ثانوی خود می دانست) خویش آموخت. (مقالات، ۱۳۵۱: ۹ و اندیشه های میرزا فتحعلی آخوندزاده، ۱۳۴۹: ۱۱) سنین هفت تا سیزده سالگی را در مشکین گذراند. در سن نوزده سالگی، حاج علی اصغر به سفر حج رفت و آخوندزاده را در گنجه به فردی به نام آخوند ملاحسین سپرد تا علوم دینی را به وی آموزش دهد. اما در این شهر وی با شخصی به نام میرزا شفیع، متخلص به واضح آشنا شد، که همین شخص، مسیر زندگیش را تغییر داد. (همانجا: ۱۱) پس از بازگشت حاج علی اصغر از سفر حج، آخوندزاده به همراه او به نوخه بازگشت ولی در آن جا ماندگار نشدند و در سال ۱۲۵۰ق به تفلیس رفتند. آدمیت معتقد است که دومین مرحله تحول فکری آخوندزاده در تفلیس روی داده است. (همانجا: ۱۴) «تفلیس کانون فکر و ادب مترقی بود. مدرسه‌های جدید باز شده بود، روزنامه‌های مسکو و پترزبورگ در آن جا منتشر می شد، روزنامه های روسی و ترکی برپا گشته بود، کتابخانه عمومی ایجاد شده بود، تئاتر رواج داشت، نویسندگان و شاعران روسی و ارمنی و گرجی، آزادیخواهان گرجی، روشنفکران شورش دکابریست همه در تفلیس گرد آمده بودند.» (همانجا: ۱۶ و ۱۷)

در دسامبر ۱۸۲۵م/ ۱۲۴۱ق در روسیه، شورشی توسط دکابریست‌ها شکل گرفت که در پی حذف نظام استبدادی در روسیه بود و آرمان‌های انقلاب کبیر فرانسه را در زمینه آزادی، برادری و برابری دنبال می‌کرد. (دانکوس، ۱۳۸۱: ۳۸) فضای فکری روسیه قرن نوزدهم میلادی، میدانی برای تضارب آرا و عقاید مختلف بود؛ از طرفداران غرب‌گرایی و اسلاوفیل‌ها تا نیهیلیست‌هایی چون چرنیشفسکی؛ بی‌شک این فضا بر روی آخوندزاده تأثیر خاصی داشته است. البته این موضوع، فقط شامل حال او نمی‌شده است؛ طالبوف تبریزی (۱۳۳۰-۱۲۵۰ق) یکی دیگر از روشنفکران ایرانی، در شانزده سالگی به تفلیس پا گذاشت و دانش جدید را در این شهر فراگرفت. (اندیشه‌های طالبوف تبریزی، ۱۳۶۳: ۱) او نیز چنین فضایی فکری را تجربه کرده بود. آخوندزاده در تفلیس تا سال ۱۲۹۵ق ماندگار شد و در همین شهر درگذشت. از نوشته‌های او می‌بایست به برخی نمایشنامه‌ها از جمله **سرگذشت مرد خسیس**، و رساله **الفبای جدید** اشاره نمود که این رساله در سال ۱۲۷۴ق، به نگارش درآمد و مهم‌ترین اثرش، **مکتوبات کمال‌الدوله**، که نگارش آن در سال ۱۲۷۹ق آغاز شد و سال بعد به پایان رسید.

علل عقب‌ماندگی ایران در اندیشه آخوندزاده

اچ‌کار در تعریف تاریخ چیست؟، به گفت و شنود پایان‌ناپذیر مورخ میان حال و گذشته اشاره می‌کند. (ادوارد کار، ۱۳۵۱: ۴۵) دیدگاه آخوندزاده نه به عنوان یک مورخ، بلکه به عنوان یک روشنفکر در سده سیزدهم شمسی، یکی از این گفت و شنودها است که متأثر از اندیشه تجدد، در ذیل پاسخ به علل عقب‌ماندگی ایران شکل گرفت. (آجدانی، ۱۳۸۶: ۱۶۹) به طور کلی در جهت پاسخ به علل عقب‌ماندگی ایران و جوامع اسلامی، سه رویکرد مهم در حوزه نظری شکل گرفت. دیدگاه اول، اندیشه سیدجمال‌الدین (۱۲۵۴-۱۳۱۴ق) بود که ترویج علم و دانش جدید را لازمه ترقی و پیشرفت می‌دانست، نگرش دینی اصیل (منزه از خرافات و انحرافات) را ارج نهاد و آن را حلقه مفقوده جوامع اسلامی قلمداد کرد، شعار

بازگشت به اسلام اصیل را بلندآوازه ساخت و آن را عامل مهمی برای جبران ناکامی و عقب ماندگی جوامع اسلامی از جمله ایران می دانست. (ملک زاده، ج ۱، ۱۳۶۳: ۱۵۲ و رجیبی، ۱۳۹۰: ۲۹۷) دیدگاه دوم، به دنبال ایجاد سازگاری میان تمدن مدرن غرب و اسلام بود (ملکم خان، ۱۳۸۸: ۱۳۸) که نماینده اصلی این جریان، میرزا ملکم خان (۱۲۴۹-۱۳۲۶ق) یکی از تأثیرگذارترین روشنفکران این دوره است. او در نخستین شماره روزنامه **قانون** چنین می نویسد: «قوانین خوب در این چند هزار سال به واسطه انبیاء و حکما به شروح کامل نوشته شده و الان به ترتیب صحیح جمع و حاضرند. اصول و اکمل قوانین را در شرع اسلام مثل آفتاب در پیش روی خود موجود و روشن می بینم. اشکال مطلب به هیچ وجه در انتخاب قوانین نیست.» (روزنامه قانون، شماره اول، ۱۳۰۷: ۲) از دیدگاه او، مشکل در نبود قانون نیست، بلکه ساز و کاری (تشکیل پارلمان) مورد نیاز است تا این قوانین معطل، به عنوان کامل ترین قوانین به اجرا درآید. (همانجا، شماره ششم، ۱۳۰۷: ۲ و ادوارد براون، ۱۳۲۹: ۳۶) متأثر از ملکم، مستشارالدوله (و ۱۳۱۳ق) در رساله **یک کلمه** همین دیدگاه را ارائه داد. (مستشارالدوله، ۱۳۸۶: ۳۲) مستشارالدوله با تطبیق میان احکام شرع مبین و قوانین مترقی فرانسه، این گونه مطرح کرد که شرع مقدس با توجه به احکام و آموزه هایی که ارائه داده، خیلی پیشتر بر قوانین مترقی اشاره کرده و صحه گذاشته اما مدت مدیدی است که این قوانین از حیث انتفاع ساقط شده و کاربردی در اجتماع ندارد. (همانجا: ۳۲)

دیدگاه سوم، اندیشه آخوندزاده بود که در نقطه مقابل سیدجمال قرار داشت. او در آغاز، نگاه انتقادی خود نسبت به اجتماع و سیاست در جامعه ایران را در قالب داستان و نمایشنامه نویسی مطرح کرد (قاضی مرادی، ۱۳۹۱: ۱۳۲) و در این زمینه پیشرو بود (اندیشه های میرزا فتحعلی آخوندزاده، ۱۳۴۹: ۲۸ و سپانلو، ۱۳۸۷: ۲۰۲) اما در دوران دوم حیات فکری خود، با نگارش مطالبی ذیل موضوع الفبای جدید، چاره مشکلات و مصائب ایران را در بی سواد و جهالت عامه یافت که دیدگاه او ریشه در نحوه کاربرد الفبای عربی داشت. (الفبای جدید و مکتوبات، ۱۳۵۷: ۲۷۳) آخوندزاده به همراه ملکم خان با جدیت

در راستای اصلاح خط، تلاش کرده، و مطالب مهمی را برای آگاه ساختن توده مردم، علما و سیاسیون به نگارش درآوردند. اما آخوندزاده پس از مدتی، یک گام فراتر گذاشت و چاره را در تغییر خط یافت (همانجا: ۲۷۳) و در این زمینه نیز تلاش وافری از خود نشان داد، هر چند که در ایران به نتیجه نرسید. در نهایت با توجه به اقدامات بی‌ثمر در جهت تحول و دگرگونی در جامعه ایران، دریافت که دین و آموزه‌های روحانیت، از جمله عوامل مهم در عدم تحول و دگرگونی این جامعه است (اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده، ۱۳۴۹: ۲۹) لذا در جهت اصلاح دین و در قالب پروتستانیسم، به ضدیت با دین اسلام و روحانیت پرداخت. او با اندکی تأمل در تاریخ ایران و علل عقب‌ماندگی آن، به یک نتیجه‌گیری کلی دست یافت و تهاجم تازیان و ورود اسلام به ایران را از عوامل اصلی واپسگرایی جامعه ایران معرفی کرد. (مکتوبات کمال الدوله، ۱۹۸۵: ۱۶۸ و ۱۷۴) او در مهمترین فرازهای **مکتوبات کمال الدوله** که با آه و حسرت نسبت به ایران باستان آغاز می‌شود (همانجا: ۳۰) چنین اظهار داشت: «ای ایران! کو آن شوکت و سعادت تو که در عهد کیومرث و جمشید و گشتاسب و انوشیروان و خسرو پرویز می‌بود که اگر چه آن گونه شوکت و سعادت در جنب شوکت و سعادت حالیه ملل فرنگستان و ینگگی دنیا بمنزله شمعی است در برابر آفتاب، لیکن نسبت به حالیه ایران مانند نور است در مقابل ظلمت.» (همانجا: ۳۰)

از دیدگاه او، ایران در دوران باستان به لحاظ سیاسی، وسعت ارضی، علمی و فرهنگی نسبت به ایران اسلامی برتری و تفوق خاصی داشت. در نتیجه اقدامات شاهان این دوره براساس پیمان فرهنگ، قانون اجرا می‌شد و عدالت برقرار بود (همانجا: ۳۰) و دست‌های ظلم و تعدی بر جانب مال و جان مردم گسترده و دراز نبود (مکتوبات کمال الدوله، همان: ۳۱ و ۳۲) لذا در سرزمین ایران هیچ گدا و فقیری پیدا نمی‌شد و رعایا در کمال عزت و سعادت می‌زیستند. قانون در محاکم و حتی حرمسرای شاهان حکمفرما بود و زنان حرمسرا در این دوره حق دخالت در سیاست را نداشتند. (همانجا: ۳۲) اما با تهاجم تازیان و پذیرش اسلام توسط مردم، به یکباره این سعادت و عزت از جامعه رخت بریست، ثبات سیاسی،

امنیت و آبادانی از میان رفت و جهل، بی‌سوادی و بی‌هنری جایگزین آن گردید. (همانجا :

(۴۱

وی با اشاره به مصائب و مشکلاتی که اعراب برای ایران به وجود آوردند، چنین می‌نویسد: « عرب‌های برهنه و گرسنه یکهزار و دویست و هشتاد سال است که ترا بدبخت کرده‌اند. زمین تو خراب و اهل تو نادان و از سیویلیزاسیون جهان بی‌خبر و از نعمت آزادی محروم و پادشاه تو دیسپوت (مستبد) است. تأثیر ظلم دیسپوت و زور فاناتیزم (تعصب دینی) علما بضعف و ناتوانی اهل تو باعث شده و جوهر قابلیت او را زنگ‌آلود و او را بدنائت طبع و رذالت و ذلت و عبودیت و تملق و ریا و مکر و خدعه و جبن و تقیه خوگر ساخته و جمیع خصائص حسنه فطریه را از صداقت و عدالت و وفا و جوانمردی و شجاعت و علوی طلبی و بلند همتی و بی‌طمعی از طبیعت او سلب کرده و طینت او را باضداد این صفات معدوده مخمر نموده و یحتمل چندین صد سال خواهد گذشت که تو، ای ایران! رونق نخواهی یافت و باسایش و سعادت نخواهی رسید و ملت تو با ملل سیویلیزه (متمدن) شده برابر نخواهد شد.» (همانجا : ۳۴)

آخوندزاده با چنین رویکردی، راه‌رهایی و نجات ایران از تمام بلایا و مصائب را در حذف دین از صحنه سیاسی و اجتماعی جامعه می‌دانست (همانجا : ۱۷۴) و از دیدگاه او، با جایگزینی عقلانیت مدرن و دموکراسی، که نیاز به ارتقاء سطح سواد و آگاهی همگانی داشت (که راه مهم ارتقاء آن را، در آغاز اصلاح الفبا و سپس تغییر خط می‌دانست) (مقالات ، ۱۳۵۱: ۱۱۲) زمینه برای ترقی و پیشرفت جامعه مهیا می‌شد. وی طبق گفته خودش، با این که نسبت به تمام ادیان بی‌اعتنا است (مکتوبات کمال الدوله ، ۱۹۸۵ : ۴۲) اما در آرزوی احیاء دین زرتشتیان بود. (الفبای جدید و مکتوبات ، ۱۳۵۷ : ۲۲۳ و حائری ، ۱۳۸۷ : ۲۹) آخوندزاده در کنار ضدیت با اسلام، اعراب و خلیفات آنان را تحقیر می‌کرد (اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده ، ۱۳۴۸ : ۱۲۰) چرا که خلق و خوی آن‌ها را مبتنی بر جهالت و

پلیدی می‌دانست و از دیدگاه او با اختلاط نژادی میان آن‌ها و ایرانیان، خلیقات آنان در میان نژاد ایرانی رسوخ یافت و از بابت میراثی که در ایران بر جای گذاشتند، بر مصائب و مشکلات سرزمین ایران افزودند.

به این ترتیب، انتشار افکار آخوندزاده در میان برخی متفکرین و تحصیل‌کردگان در چارچوب علل عقب‌ماندگی ایران، باعث احیاء اندیشه باستان‌گرایی در ایران شد. باید اذعان کرد که در دوران معاصر، توجه بسیاری از روشنفکران و پژوهشگران به مبحث عقب‌ماندگی ایران جلب شد و نظرات مختلفی در این چارچوب مطرح گردید که می‌توان آن‌ها را به سه گروه عمده تقسیم‌بندی نمود. گروه اول، علت اصلی را در خارج از سرزمین ایران جستجو کرده و به صورت مجزا به سه عامل پیدایش اسلام، تهاجم ترکان آسیای میانه و مغولان، و سلطه استعماری غرب اشاره کرده و این پدیده‌ها را مورد تحلیل و بررسی قرار داده‌اند. (علمداری، ۱۳۸۹: ۳۸) گروه دوم، به فرهنگ و خلیقات، نظام ارزشی و شخصیتی ایرانیان اهتمام و توجه نشان داده و آن را علت اصلی دانسته‌اند. (ایزدی، ۱۳۸۸: ۱) گروه سوم، بر عامل اقتصادی به عنوان عاملی تعیین‌کننده تأکید، و موانع اصلی رشد سرمایه‌داری در جامعه ایران را مدنظر قرار دادند. (علمداری، ۱۳۸۹: ۴۸)

آخوندزاده و پس از او، پورداد با توجه به نظراتی که در خصوص علل عقب‌ماندگی ایران ارائه داده‌اند در گروه اول، و در ذیل مبحث پیدایش اسلام به عنوان عامل اصلی واپس‌گرایی جامعه ایران، قرار می‌گیرند. (همانجا: ۳۱) برای آخوندزاده و پورداد، فرهنگ و تمدن ایران باستان با تجلی درخشان تاریخی خود به لحاظ فرهنگی و سیاسی، در یکسو قرار دارد و در سمت دیگر، ایران پس از اسلام و مصائبی که با ورود اسلام به جامعه ایران مستولی گردید، قرار دارد. به طور کلی می‌بایست اذعان کرد که، نمی‌توان از فرهنگ و تمدن ایران باستان به عنوان یک کلیت منسجم سخن گفت و آن را در برابر فرهنگ و تمدن ایران اسلامی قرار داد. در ضمن درست است که دیدگاه آخوندزاده در زمان خودش بسیار جدید و نو بود و

بر اذهان دیگران تأثیر گذاشت اما غیرعلمی، و با واقعیات تاریخی همخوانی نداشت، چرا که نادیده انگاشتن فرهنگ و تمدن ایران پس از اسلام که ایرانیان نقش مهمی در اعتلای آن داشتند، نشان از یک ناآگاهی تاریخی است. حتی میرزا آقاخان کرمانی (۱۲۷۰-۱۳۱۴ق) که به لحاظ فکری متأثر از آخوندزاده بود (سه مکتوب میرزا آقاخان کرمانی، ۱۳۷۹: ۱۲۲ و ۱۲۸ و اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی، ۱۳۵۷: ۲۷۰) در تحلیل و تبیین تاریخ ایران، به فراز و فرودهای دولت های دوران باستان، فرهنگ و تمدن ایران در دوران اسلامی و نقش ایرانیان در اعتلای آن، واقف و آگاه بود. (آیینه سکندری، ۱۳۸۹: ۲۷۳ و ۲۷۴) او معتقد بود که تاریخ ایران در دوره های مختلف دچار فترت هایی سیاسی و فرهنگی شده و با توجه به این مشکلات و مصائبی که در دوران باستان و اسلامی بر سرزمین ایران عارض شده اما هر بار ملیت ایرانی تجدید شده و از میان نرفته، لذا عموم مردم جامعه را به عبرت از تاریخ فرامی خواند (همانجا: ۴۱۹ و ۴۲۰ و اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی ۱۳۵۷: ۱۹۰ و ۱۹۱) تا از این دریچه، مجدداً ملیت ایرانی را احیاء و زمینه ترقی و پیشرفت جامعه حاصل شود. (آیینه سکندری، ۱۳۸۹: ۴۲۰)

آن چه که آخوندزاده پس از اذعان به شکوه و عظمت ایران باستان، بدان اهتمام و توجه نشان نداد، فرهنگ و تمدن اسلامی و نقش ایرانیان در اعتلاء این فرهنگ و تمدن است. قابل کتمان نیست که آموزه های قرآن و سنت پیامبر در جهت تشویق مسلمین به فراگیری علم و دانش نقش بسیار مهمی در شکل گیری این فرهنگ و تمدن داشت (رد نظریه برتری نژادی در اندیشه میرزا آقاخان کرمانی).

پس از فروپاشی ساسانیان و نظام طبقاتی حاکم بر ایران و ورود اسلام به ایران، نیروی خاصی به لحاظ درونی بسیاری از ایرانیان را به سمت فراگیری علم و دانش سوق داد و در همان ابتدا، علوم قرآنی، حدیث و تاریخ مورد توجه ایرانیان قرار گرفت. از کتب مشهور حدیثی اهل سنت، صحیح بخاری و صحیح مسلم توسط دو تن از عالمان ایرانی علم حدیث

به نگارش درآمد. (مطهری، ۱۳۶۰: ۱۹ و ۲۰) محمدبن جریر طبری که در اوائل سده چهارم ق از دنیا رفت، در حوزه تفسیر، فقه و علم تاریخ یکی از عالمان برجسته به حساب می‌آید، ایرانی و متعلق به منطقه طبرستان بود. در حوزه حکمت، فلسفه و طبابت از ابن‌سینا (۳۷۰-۴۲۸ق) به عنوان یک دانشمند برجسته باید نام برد که در این دو زمینه بسیار تأثیرگذار بود و از کتب وی در سده‌های بعد، به عنوان یک مرجع مهم استفاده می‌شد. در کنار نام‌های ذکر شده، باید از افرادی چون فارابی (۲۵۹-۳۳۹ق)، خوارزمی (و ۲۳۳ق)، بیرونی (۳۶۲-۴۴۰ق) و صدها تن دیگر نام برد که در اعتلاء این فرهنگ و تمدن نقش بسیار برجسته‌ائی داشتند و ایرانی هم بودند. در سده سوم و چهارم ق خراسان یکی از مناطق پرورش عالمان، فقیهان و دانشمندان، و شهرهای مختلف آن مملو از این افراد بود. ثبات و امنیت در این منطقه، زمینه را برای بهبود وضعیت اقتصادی فراهم کرد و ثروت و رفاه بی‌شماری برای مردم منطقه حاصل شد. در نتیجه خراسان به سرعت به یکی از قطب‌های مهم علمی- فرهنگی در شرق ایران تبدیل شد که از این جهت سرآمد دیگر مناطق گردید. فرای در این خصوص می‌نویسد: «انبوه مردم خراسان و شرق ایران که در سده دهم میلادی/ چهارم قمری به سوی اسلام روی آورده بودند پایه و گنجینه‌ای گشتند از نیروی انسانی برای پدید آوردن عصر زرین ایران که در سده دهم و یازدهم میلادی/ چهارم و پنجم قمری، شکوفان گشت.» (فرای، ۱۳۸۸: ۱۶۰) البته باید اذعان کرد که امرای طاهری و علی‌الخصوص سامانیان در تشویق اهل علم هیچ کوتاهی نداشتند. تمجید ابوعلی سینا از کتابخانه دربار سامانی در بخارا خود گویای این واقعیت است. (حلبی، ۱۳۷۳: ۱۶۷) شرایط در دیگر شهرهای خراسان از جمله نیشابور، بلخ، هرات و مرو نیز چنین بود و عالمان، فقیهان و دانشمندان بسیاری در این شهرها حضور داشتند و پرورش یافتند. ابن‌حوقل که در سده چهارم ق از این منطقه بازدید نموده در این خصوص می‌نویسد: «توانگرترین مردم خراسان نیشابوریان و نجیب‌ترین آنان اهل بلخ و مرواند که در فقه و دین و علوم نظری و کلام برگزیده‌اند.» (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۱۸۶) علاوه بر آن، ابن‌حوقل در بخشی

دیگر از کتاب خود، در مورد وضعیت خوزستان به نکته مهمی اشاره می‌کند: «عوام و پیشه‌وران آن جا مانند خواص و علما به علم کلام آشنایی دارند و درباره آن گفتگو می‌کنند. چنانکه حمالی را دیدم که بار سنگینی بالای سرش یا بر پشتش بود و با حمال دیگری که او نیز بار برداشته بود راه می‌رفتند و در همان حال در تأویل و حقایق کلام گفتگو می‌کردند بی آن که به حالتی که دارند متوجه باشند.» (همانجا: ۲۶ و ۲۷) در حالی که در نظام طبقاتی ساسانیان، طبقات فرودست اجازه فراگیری علم و دانش را نداشتند اما در دوران اسلامی و از سده دوم ق شرایط در ایران دگرگون شد و زمینه برای فراگیری علوم دینی و دانش در سطح وسیع و در میان عامه مردم، رشد و گسترش یافت.

۲- ابراهیم پورداود

پورداود در سال ۱۲۶۴ش (دوران سلطنت ناصرالدین شاه قاجار)، در رشت به دنیا آمد و تحصیلات مقدماتی را نزد سیدعبدالرحیم خلخالی در این شهر گذراند. پدرش یک بازرگان و ملاک بود و علاقه داشت فرزندش به تحصیل ادامه دهد لذا در سال ۱۲۸۴ش، یکسال پیش از انقلاب مشروطه، وی را به همراه فرزند دیگرش سلیمان و خلخالی به تهران فرستاد. پورداود در تهران به تحصیل طب قدیم نزد سلطان‌الفلاسفه پرداخت و همزمان در مدرسه آلیانس به آموختن زبان و ادبیات فرانسه مشغول شد. اما تحصیل در ایران و اشتغال به آموختن طبابت، انگیزه جدیدی را در او ایجاد نکرد و ترجیح داد تا به بیروت سفر کند و در این شهر به تحصیل بپردازد. این تصمیم او با مخالفت پدرش همراه شد. اما مخالفت پدر، مانع از تحقق این تصمیم نشد و او پس از مدتی به بیروت نقل مکان کرد. در مدرسه لائیک بیروت به آموختن زبان و ادبیات فرانسه پرداخت. (آناهیتا، ۱۳۴۱: ۲۰) در بیروت با افرادی چون جمالزاده و ملک‌زاده آشنا شد و از اخبار مربوط به تعرض و هجوم محمدعلی شاه قاجار به مجلس شورای ملی و به توپ بستن آن را از طریق روزنامه‌های خارجی مطلع شدند. (مصطفوی، ۱۳۷۲: ۲۳) پس از حضور به مدت دو سال و نیم در بیروت، به ایران بازگشت. اما چندی نگذشت که به شهر بووه در فرانسه رفت و پس از آن، در پاریس به

تحصیل در رشته حقوق ادامه داد. در این شهر با محمد قزوینی آشنا شد و به همراه وی، مدتی «نامهٔ ایرانشهر» را منتشر کرد. (آناهیتا، ۱۳۴۱: ۲۰)

در این دوره او هنوز مطالعات خود را در زمینهٔ ایران باستان آغاز نکرده بود. با شروع جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸)، ایران شرایط اسفناکی را پیدا کرد. علاوه بر تصرف خاک ایران توسط کشورهای روس و انگلیس، خشکسالی، قحطی، شیوع بیماری و کمبود ارزاق در کنار اوضاع نابسامان سیاسی، کشور را در معرض زوال و نابودی قرار داد. در سال ۱۹۱۵م با تلاش‌های تقی‌زاده و پیوستن عده‌ایی از ایرانیان مقیم اروپا به او، کمیتهٔ ملیون در برلن شکل گرفت. (بهنام، ۱۳۸۶: ۷) پورداود که در این زمان در پاریس حضور داشت دعوت تقی‌زاده را اجابت نمود و به این کمیته پیوست. علاوه بر او، کاظم‌زاده ایرانشهر، قزوینی، جمالزاده، اشرف‌زاده و ... نیز برای همکاری به این کمیته ملحق شدند تا بتواند قدم مثبتی در جهت بهبود وضعیت ایران بردارند. آلمان‌ها درصدد بودند از این کمیته در راستای اهداف خود بهره ببرند. در نتیجه عده‌ایی از افراد این کمیته به سمت ایران حرکت کردند تا این که بتوانند شرایط را به نفع آلمان‌ها و ایران، که به لحاظ استراتژیک اهمیت بسیاری داشت، تغییر دهند. پورداود یکی از کسانی بود که در این مقطع و در راستای اهداف کمیته خود را به کرمانشاه رساند و در این منطقه روزنامه‌ائی با عنوان «رستخیز» را با همکاری جمالزاده به چاپ رساند اما شرایط در ایران به نحوی بغرنج بود که امیدی به بهبود آن وجود نداشت. لذا پس از مدتی به اروپا بازگشت و در آلمان سکونت گزید. در تابستان ۱۲۹۹ش با یک دختر آلمانی ازدواج کرد و دو سال بعد، صاحب دختری (پوران‌دخت) شد. او مجدداً در آلمان به تحصیل در رشته حقوق پرداخت (آناهیتا، ۱۳۴۱: ۲۲) و با نشریهٔ «کاهوه» همکاری کرد. (دبیر سیاقی، ج ۵، ۱۳۷۹: ۷۸۶) تقی‌زاده این نشریه را چاپ و منتشر می‌کرد و افرادی چون قزوینی، جمالزاده، پورداود در انتشار این نشریه با او همکاری می‌کردند. پورداود که با این جمع نشست و برخاست داشت و در عین حال از کتب و پژوهش‌های ایران‌شناسان در آلمان برای مطالعات خود در رابطه با ایران باستان بهره برد، و از آن زمان همّت خود را به کار بست تا

در خصوص اوستا و مطالعات در زمینه ایران باستان گام‌های جدی را بردارد. لذا این مقطع از زندگانی پورداود بسیار حائز اهمیت است چرا که در این زمان او از تحصیل و مطالعه در رشته حقوق دست برداشت و حوزه تخصصی خود را انتخاب نمود. (آناهیتا، ۱۳۴۱: ۲۲)

پورداود مطالعات خود را در حوزه ایران باستان در آلمان آغاز کرد و تا پایان عمر دست از پژوهش و مطالعه در این زمینه برنداشت. در سال ۱۳۱۱ش، بنا به درخواست **تاگور**^۴ از دولت ایران برای معرفی استادی جهت تدریس زبان و فرهنگ ایران باستان، پورداود عازم هندوستان شد تا در دانشگاهی در کلکته به تدریس مشغول شود. (اتحاد، ج ۲، ۱۳۸۴: ۳۳)

او به مدت دو سال در این سرزمین اقامت گزید، و علاوه بر تأمل و تعمق بیشتر در فرهنگ ایران باستان، ارتباط دوستانه و نزدیکی با زرتشتیان هند برقرار کرد. انجمن زرتشتیان هند چند اثر مهم وی از جمله **سوشیانس، خرمشاه و گات‌ها** را چاپ و منتشر ساخت.

پورداود پس از دو سال اقامت در هند، به آلمان بازگشت و به پژوهش‌های خود ادامه داد. در اواخر سال ۱۳۱۶ش به ایران بازگشت و در دانشگاه تهران مشغول به کار شد. در سال ۱۳۱۷ش، به عضویت فرهنگستان ایران درآمد و انجمن ایران‌شناسی را در درون فرهنگستان تأسیس کرد. در ۱۳۲۴ش، انجمن ایران‌شناسی را به طور مستقل به عنوان یک نهاد علمی و فرهنگی تشکیل داد. او به واقع بنیانگذار تحصیلات ایران باستان در حوزه آکادمیک بود و شاگردان بسیاری از جمله محمد معین (۱۲۹۷-۱۳۵۰)، احسان یارشاطر (۱۲۹۹-۱۳۹۷) و بهرام فره‌وشی (۱۳۰۴-۱۳۷۰) را تربیت کرد و این نقش و جایگاه او در این خصوص به هیچ عنوان قابل انکار نیست. بنا به گفته یارشاطر، او علاقه به تحصیل زبان‌ها و ادبیات باستانی ایران را در بسیاری از دل‌ها بیدار کرد. (مصطفوی، ۱۳۷۲: ۳۳۰)

پورداود به مدت ۲۷ سال در دانشگاه تهران به تدریس پرداخت و در سال ۱۳۴۳ش در این دانشگاه بازنشسته شد اما تا روزهای واپسین زندگی‌اش به پژوهش و تحقیق در خصوص زبان، فرهنگ و

۴. رابیندرانات تاگور (۱۸۶۱-۱۹۴۱م) شاعر و فیلسوف اهل بنگال هند که در سال ۱۹۱۳م جایزه نوبل ادبیات را دریافت کرد.

تمدن ایران باستان ادامه داد. علاوه بر این‌ها در کنگره‌ها و نشست‌های مهم علمی و فرهنگی بسیاری شرکت نمود و جوایز بسیاری نیز به او اعطاء شد. (اتحاد، همان: ۳۸ و ۳۹)

الف- نگاهی مختصر به آثار پورداود

از میان نسلی که هنگام جنگ جهانی اول در اروپا مشغول تحصیل، فعالیت سیاسی و روزنامه‌نگاری بود، تنها پورداود، تمام همت و پشتکار خود را برای شناخت تاریخ ایران در دوره باستان قرار داد و آن چه بیش از همه چیز برای او در اولویت قرار گرفت، آشنا نمودن ایرانیان با فرهنگ، زبان و تاریخ ایران باستان بود و در گام نخستین، به سراغ اوستا و پرداختن به آموزه‌های زرتشت رفت و نگاه ژرف و عمیقی نسبت به این آموزه‌ها، و فرهنگ و زبان این دوره از تاریخ ایران پیدا کرد و این هدف به خوبی از آثار و نوشته‌هایش، هویدا و نمایان است.

آثار پورداود را به دو بخش می‌توان تقسیم نمود: نخست، ترجمه و تفسیر اوستا که در نُه مجلد چاپ و منتشر شد و تلاش بسیاری در این خصوص نمود. دوم، آثاری که در حوزه فرهنگ، تاریخ، زبان و واژه‌شناسی ایران باستان به چاپ رساند که از آن جمله باید به کتبی چون *یزدگردشهریار، پورانده‌ت نامه، خرمشاه، سوشیانس، فرهنگ ایران باستان، آناهیتا* اشاره کرد. ترجمه و تفسیر اوستا در آشنایی با زبان و فرهنگ ایران در دوره باستان نقش بسزایی داشته و نشان از وابستگی و تعلق خاطر عمیق پورداود به این کتاب می‌باشد و پژوهشگران بسیاری پس از او، بهره‌های گسترده و فراوانی از این اثر ارزشمند بردند. محمد معین به عنوان یکی از شاگردان برجسته پورداود، به تأثیر مزدیسنا بر ادب پارسی در دوران اسلامی پرداخت (معین، ج ۱، ۱۳۳۸: ۱) و نشان داد که برای شناخت ادبیات ایران در دوره اسلامی، آشنایی با مزدیسنا و ادبیات آن، ضرورت بسیار دارد.^۵ فره‌وشی شاگرد دیگر

^۵ معین تحت تأثیر پورداود، در مقدمه کتاب خود صریحاً از لطمانی که ایران از جانب یورش تازیان متحمل شده می‌نویسد و بر کتابسوزی ایران و مصر، تعصب، جهالت و بی‌سوادی عرب (به طور کلی تحقیر آنان) تأکید می‌کند. او نیز همچون استادش باور داشت که فرهنگ و تمدن ساسانی در مرتبه کمال بروز و ظهور یافته و از پیامدهای آن حملات و یورش‌ها

پورداود، که در خصوص جشن‌های ایرانی، آیین نوروزی، مهرگان، یلدا، اخلاق در ایران باستان در طی دهه ۴۰، مطالب مهمی را به نگارش درآورد، متأثر از این اثر پورداود و آموزه‌های اوستا، نتیجه گرفت تعالیم اخلاقی ایرانیان دوران باستان جزء آن دستاوردهایی بود که از میان نرفت و به نسل‌های بعد، و جامعه ایران در دوران اسلامی منتقل شد و تأثیر شگرف آن در کتاب‌هایی چون قابوسنامه، گلستان سعدی، نصیحه‌الملوک و ... قابل مشاهده و محسوس است. (فره وشی، ۱۳۴۳: ۱۰۶)

اما برای شناخت بیشتر دیدگاه‌های پورداود در خصوص ایران باستان، می‌بایست به گروه دوم کتب وی رجوع کرد. محتوای *یزدگرد شهریار*، اشعاری است که در عظمت و شکوه ایران باستان، تحقیر و تمسخر تازیان سروده شده است. (یزدگرد شهریار، ۱۹۳۳: ۲۱ تا ۲۵) کتاب *خرمشاه* شامل مجموعه کنفرانس‌های او راجع به زبان و تاریخ ایران باستان در هند بوده که به همت انجمن زرتشتیان هند در اختیار عموم قرار گرفت. *فرهنگ ایران باستان*، مقالاتی با موضوعات مختلف است که در جهت شناساندن زبان و فرهنگ ایران باستان به نگارش درآمد. در مقاله نخستین کتاب، به لزوم کاربرد واژه *میهن* به جای *وطن* تأکید کرده و خواستار خارج ساختن لغات بیگانه از زبان و ادبیات فارسی است (فرهنگ ایران باستان، ۱۳۵۶: ۱) و در انتهای این گفتار، چنین می‌نویسد: «زنده کردن این گونه واژه‌های کهن سال که در طی هزاران سال در جزء نماز و سروده‌های مینوی در سر زبان‌های نیاکان دلیر و پارسای ما بوده مایه خشنودی مزدا و روان جاودانی است.» (همانجا: ۱۶) در مقاله سوم، معانی عناوین ماه‌های دوازده‌گانه زرتشتی را که از سال ۱۳۰۴ش به جای ماه‌های قمری مورد استفاده قرار گرفت، را به طور مفصل و با جزئیات تشریح می‌کند.

علاوه بر موارد ذکر شده، برای مدتی زبان ایرانیان خاموش شد و زبان عربی جایگزین آن گردید. برای اطلاعات بیشتر،

آناهیتا یکی دیگر از آثار پوردادود، شامل مطالب مختلف و مقدمه‌هائی است که برای برخی کتب و دیوان اشعار، به نگارش درآمده و حاوی مطالب مختلف و متنوعی است. **آناهیتا** یکی از منابع اصلی شناخت آراء و نظرات پوردادود در خصوص ایران باستان است. در مطالب این کتاب، او مخالفت خود را با خط و زبان عربی و تدریس آن در مراکز آموزشی و دانشگاه‌ها، عیان ساخته (آناهیتا، ۱۳۴۱: ۴۰ و ۵۱) و اذعان کرده که تدریس این زبان باید از مراکز آموزشی حذف گردد و حذف تدریس آن، لطمه‌ائی به دیانت مردم وارد نخواهد ساخت. همانجا: ۵۴) در یکی از مقالات مهم این کتاب با عنوان **چرا ایرانیان از تازیان شکست خوردند؟**، مجدداً به شکوه و عظمت دوره ساسانی، تحقیر تازیان، تعصب دینی اعراب و آلودگی جامعه ایران به این تعصبات، و به برجسته نمودن تهاجم تازیان و پیامدهای سلطه آن‌ها بر ایران نسبت به تهاجم اسکندر مقدونی و مغولان پرداخته (همانجا: ۳۴۱ و ۳۴۲) و چنین می‌نویسد: «اعراب دریافته بودند که اگر به سرزمین‌های آباد ایرانیان و رومیان دست یابند، به نوایی خواهند رسید و زن و فرزند مردم شکست خورده از آن آنان خواهدگردید. این است که از برای غارت خواسته و زن و فرزند مردم این مرز و بوم‌ها برخاستند و از پی آرزوی خود، دست از پای نشناختند، به ویژه که شنیده بودند شیرازه کارها در ایران از هم گسیخته و آسان‌تر به کام دل خواهند رسید.» (همانجا: ۳۴۲) جالب است که او در این مقاله، با توجه به آن نگرش متعصبانه نسبت به ایران باستان و دوره ساسانی، سعی نکرده ابعاد فروپاشی جامعه ایران در دوره ساسانی را در درون شرایط اجتماعی و اقتصادی جامعه آن دوره جستجو کند و نقطه اتکاء تحلیل خود را به تهاجم تازیان و تبعات این یورش معطوف کرده است. جامعه دوره ساسانی پیش از تهاجم تازیان، از درون دچار زوال شده و فاصله طبقاتی میان اقدار ثروتمند (اشراف و موبدان)، با طبقات فرودست، در کنار جنگ‌های بی‌پایان ایران و رومیان و شورش‌های داخلی، جامعه ایران را در آستانه زوال و فروپاشی قرار داده بود و تهاجم اعراب، ضربه آخری بود که به ستون‌های نه چندان استوار این جامعه وارد گردید. نکته مهم‌تر در خصوص فتوحات اعراب، نادیده انگاشتن انگیزه و مجاهدت

دینی است. به عبارت دیگر، پورداد تهاجم اعراب به سرزمین ایران و ایالت‌های تابعه روم را تماماً به اهداف پست مادی (از قبیل ثروت، دست‌یابی به زنان و کودکان، و ...) تقلیل داده و با کینه و عداوتی خاص، هیچ انگیزه دیگری را برای آنان قائل نبود. در حالی که اعراب، ایرانیان را میان سه گزینه مهم مخیر نموده و از آنان خواستند از میان سه گزینه پذیرش اسلام، دادن جزیه و جنگ، یکی را برگزینند. (یعقوبی، ج ۲، ۱۳۶۶: ۲۷ و ابن اثیر، ج ۳، ۱۳۸۵: ۱۳۶۱) قاعدتاً قومی که برای دست‌یابی به ثروت، تجمل و زنان گام در طریق جنگ و فتوحات قرار داده، نیازی نمی‌بیند برای قوم مغلوب شرط یا شروط خاصی را مطرح کند. اما پورداد چون تعصب خاصی نسبت به ایران باستان، و عداوت شدیدی با اعراب دارد لذا بسیاری از واقعیات تاریخی را نادیده می‌انگارد.

ب- پورداد و باستان‌گرایی

همان‌گونه که بیان شد در نگاه آخوندزاده، تاریخ ایران به دو بخش مهم تقسیم می‌شد، ایران پیش از اسلام و ایران اسلامی. در چارچوب این نگاه، دوران باستان نورانی، درخشان و تابناک بود و عظمت و سرافرازی ایران در آن دوره ستودنی است و در برابر آن، دوران ظلمت و تاریکی قرار دارد که سرنوشت ایران در آن دوره، چیزی جز تباهی و تاریکی نبوده است. پورداد که مدت‌های مدید به پژوهش در حوزه اندیشه دینی ایران باستان و اوستاشناسی پرداخته بود، تعصب به خصوصی را نسبت به ایران باستان داشت (آناهیتا، ۱۳۴۱: ۱۹ و ۲۰ و یسنا، ۱۳۸۰: ۱۹) و ایران را در این دوران طولانی به لحاظ سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، قوانین و حقوق، وضعیت زنان (مجله سیاسی و ادبی آینده، شماره ۱۰، ۱۳۲۴: ۵۱۴ و ۵۱۵) و ... در اوج کمال و اعتلاء، و آموزه‌های اوستا را مهم‌تر و ارزشمندتر از اخلاقیات ادیان سامی می‌دانست. (یسنا، ۱۳۸۰: ۱۸ و ۱۹) تحقیر اعراب و نادیده انگاشتن فرهنگ و تمدن ایران پس از اسلام نیز جزء ویژگی‌های اصلی نگاه او به تاریخ ایران بود. این نوع نگرش به تاریخ ایران، به طور کلی چهار ویژگی مهم را داراست:

۱- ایران در دوران باستان در اوج قله ترقی و پیشرفت بود. (فرهنگ ایران باستان، ۱۳۵۶: ۲۲ و ۲۳)

۲- در دوره مذکور علاوه بر عرصه سیاسی، در علم و دانش نیز ایران در مرتبه والایی قرار داشت. (آناهیتا، ۱۳۴۱: ۳۴۱)

۳- پس از حمله اعراب و ورود اسلام، ایران به دوران ظلمت و ذلت وارد شد و آن همه پیشرفت و ترقی از میان رفت. (همانجا: ۳۴۱) حتی حمله مغول و پیامدهای آن در برابر پیامدهای حمله اعراب کوچک شمرده شد.

۴- اصول اساسی دین اسلام و تحولی که پس از پذیرش اسلام توسط ایرانیان در جامعه به وجود آمد، نادیده گرفته و یا کوچک شمرده شد.

در این نقطه نظرات، پورداود مشابه سلف خود آخوندزاده می‌اندیشید. او در رابطه با وضع قوانین در دوران ساسانی و تمدن این دوره معتقد بود: «از قوانین آن دوران به خوبی می‌توان به پایه تمدن ایرانیان پی برد و با مقایسه با قوانین دولت رم همان زمان دانست که اخلاق پاک اساس قوانین ما بوده و در بسیاری از موارد با قوانین کشورهای متمدن کنونی سازش دارد. ... و این به خوبی می‌رساند که ایران برخلاف عقیده برخی هرزه‌گویان دارای همه چیز بوده است.» (مجله ادبی، علمی و اجتماعی، ش ۱، ۱۳۲۲: ۱۴) اما این دستاوردهای تمدنی چگونه از میان رفته است؟ پورداود همان پاسخ آخوندزاده را ارائه داد. او به لطماتی که جامعه ایران از حمله اعراب متحمل شده، اشاره کرده و در مقدمه **یشت‌ها** چنین می‌نویسد: «عرب‌ها ... تمام آثار تمدن قوم ایران را نابود کردند، معبد‌های ما را ویران کردند و بزرگان و دانشمندان ما را کشتند... کتاب‌های ما را سوزاندند.» (یشت‌ها، ج ۲، ۱۳۵۶: ۲۰)

این نکته که ایران دارای همه چیز بوده به معنای آن است که از نظر علمی، فلسفی، معماری و هنر در سطح بالایی قرار داشته و با هجوم اعراب تمام این دستاوردها از میان رفت و ذره و نشانه‌ایی از این همه مؤلفه‌های مهم فرهنگ و تمدن باقی نماند. باید اشاره کرد که این یک نظر کاملاً غیرعلمی و متعصبانه است. کریستن‌سن دانمارکی که یک پژوهش ارزشمند

را در مورد دوره ساسانیان انجام داد به عنوان نمونه، در خصوص سواد و دانش مردم در آن دوره به عنوان یکی از ستون‌های استوار هر فرهنگ و تمدنی، چنین می‌نویسد: «جماعت بسیاری از تجار شهرها لاقلاً قرائت و کتابت و حساب می‌دانسته‌اند و چون از این بگذریم، عامه مردم از حیث ادب و سواد بضاعتی نداشتند. هیون تسیانگ گوید ایرانیان به فکر دانش نیستند و فقط به پیشه خویش اشتغال می‌ورزند.» (کریستن سن، ۱۳۸۴: ۲۹۸) علاوه بر آن، علما از طبقه روحانیون بوده و آموزش در اختیار این طبقه قرار داشته و منحصر به تعالیم دینی بود. (همانجا: ۲۹۸) در چنین شرایطی، اندیشه و تعقل فلسفی اجازه رشد و شکوفایی پیدا نمی‌کند و افق بی‌کران اندیشه، در چارچوبی خاص و متصلب، به بند کشیده می‌شود. (علمداری، همان: ۱۱۵ و ۱۱۶)

نکته دیگری که در مورد ساسانیان باید مورد توجه و اهتمام قرار گیرد و بسیار اهمیت دارد، نظام طبقاتی این دوره است. این نوع نظام طبقاتی با قوانین محکم و استوار اجازه پویایی و تحرک اجتماعی را در جامعه ایران از بین برد. (گیرشمن، ۱۳۸۸: ۳۵۵) جنبش اعتراضی مزدک که در پی تعدیل چنین سیستمی به وجود آمد و شعار آن اشتراک میان زنان و اموال بود (یعقوبی، همان، ج ۱: ۲۰۲) در جهت بهبود شرایط اجتماعی شکل گرفت اما با به قدرت رسیدن خسرو اول، آن جنبش سرکوب شد و اصلاحات این شاه مقتدر در تثبیت این نوع نظام طبقاتی بسیار تأثیرگذار بود. ازدواج با محارم که در دربار مرسوم بود نشان می‌دهد که خون، اصالت و طبقه چه میزان برای جامعه ایران و دربار شاهنشاهی اهمیت داشت. بیل در مورد نظام طبقاتی این دوره چنین می‌نویسد: «ساختار اجتماعی آن از نوع بسیار متصلب و روابط طبقاتی در بردارنده جریان یک سویه قدرت بود که طبقات پایین را در موضع رعیت نگه می‌داشت. جامعه به چهار طبقه عمده تقسیم می‌شد: روحانیان، نظامیان، دیوانسالاران و دهقانان. هر کدام از این طبقات نیز به گروه‌های ثابتی تقسیم می‌شدند و نتیجه امر، ساختار اجتماعی سلسله مراتبی پیچیده‌ای بود. حرکت اندکی بین طبقات صورت می‌گرفت.» (جیمز بیل، ۱۳۸۷: ۱۸) داستان مرد کفشگر و انوشیروان ساسانی که در شاهنامه

بدان تأکید شده، مؤید همین ساختار پیچیده است. (فردوسی ، ۱۳۸۲ : ۴۷۲) با توجه به مطالب فوق، می‌توان نتیجه گرفت که « مراحل ترقی و انحطاط تدریجی که در تاریخ دوره هخامنشی و مخصوصاً اشکانی مشهود می‌گردد، در تاریخ ساسانیان دیده‌ نمی‌شود. ... نکته فوق‌الذکر می‌رساند که عظمت ایران در زمان ساسانیان تا اندازه‌ای دارای جنبه مصنوعی بود و شاید این عقیده را رد می‌کند که دوره ساسانیان در تاریخ ایران از هر حیث و از جمله در تاریخ حیات مدنی ایران بهترین ادوار بود.» (بارتولد ، ۱۳۸۶ : ۳۰) علاوه بر آن، دولت ساسانی پیش از تهاجم تازیان به شدت دچار ضعف و زوال شده بود و جامعه ایران به علل مختلف (جنگ‌های طولانی مدت با امپراطوری بیزانس، عدم ثبات سیاسی، فساد اشراف و روحانیون زرتشتی و ...) از درون به نهایت سستی و پژمردگی رسیده بود. عجیب است که آخوندزاده و پورداد، به این عوامل مهم که نقشی اساسی در پیروزی و فتح اعراب بر ایرانیان داشت، به صراحت نپرداختند.

ج- تحقیر تازیان

تحقیر اعراب و سرزنش آن‌ها که پیش از ظهور اسلام در دوره جاهلیت می‌زیستند، در دوره قاجاریه یک پدیده جدید و تازه‌ای نبود. در گذشته از جانب ایرانیان این تحقیر و تمسخر بسیار رواج داشت و قابل کتمان نبوده و نیست. اما در بحث عقب‌ماندگی و علل آن، برخی روشنفکران از جمله آخوندزاده با یک افراط عجیب در بیان تئوری خود، علت اصلی عقب‌ماندگی از کاروان فرهنگ و تمدن جدید را ناشی از حمله اعراب، ورود اسلام و رسوخ خلقیات اعراب در میان ایرانیان ذکر کردند. این رویکرد آن تحقیر و تمسخر نسبت به اعراب را شدت و حدت روزافزونی بخشید. این ویژگی را به خوبی می‌توان در اندیشه پورداد مشاهده کرد. (آناهیتا ، همان : ۳۴۳ و ۳۸۰) به عنوان نمونه، او در اشعاری که سروده، در مورد تازیان چنین می‌گوید:

فغان کز سرا پرده ام بانوان	شده بنده و برده تازیان
بخاک و بخون خفته اسپهبدان	تهی گشت ایران ز ناماوران
فرومایه بنشست بر جای رد	شده خرگه خسروی آن دد
ددی خیره سر، سنگدل، سخت روی	تبه کار و ناپاک و بی آبروی
ز تازی ستمکارتر دیو نیست	بر ایران از این دیو باید گریست (یزدگرد
	شهریار ، همانجا: ۲۱)

پورداود هر آن چه صفت اهریمنی است نثار اعراب نموده و این قوم را ستمکارتر و بدتر از دیو می دانست. علاوه بر آن، مخالف شدید زبان عربی نیز بود (آناهیتا، همان: ۳۶) و بر این اندیشه استوار پابرجا بود که زبان عربی و یادگیری آن سودمندی خاصی برای جوانان این مرز و بوم ندارد و دروس مربوط به آموزش زبان و ادبیات عرب در دانشگاه‌ها باید به کلی حذف شوند. (همانجا: ۵۱ و ۵۲) او حتی از الفبای عربی که در ایران پس از اسلام رایج شد و مورد استفاده قرار گرفت نیز خشنود نبود اما چون چاره‌ایی جز استفاده از آن وجود نداشت، با تغییر خط مخالف بود. (همانجا: ۳۶) موضوع اصلاح و تغییر خط توسط برخی روشنفکران دوره قاجار مطرح شد و در میان آن‌ها، آخوندزاده به طور جدی دست‌یابی بدان هدف را دنبال می‌کرد. در آن مقطع زمانی، موضوع تعلیم و تربیت مطرح بود. نحوه آموزش الفبا و باسواد نمودن اطفال در مکتب‌خانه‌ها به شکل نادرستی انجام می‌شد و نهایتاً باعث می‌شد تا اطفال تنها قرائت قرآن را بیاموزند. این مشکل، باعث شد تا ملکم خانو آخوندزاده به اصلاح خط در ایران توجه و اهتمام نشان دهند. البته آخوندزاده یک گام جلوتر گذاشت و موضوع تغییر خط را به طور جدی مطرح نمود. (اندیشه های میرزا فتحعلی آخوندزاده، همان: ۶۹-۷۰ و آجودانی، ۱۳۸۳: ۲۲۰) اما انگیزه مخالفت پورداود با زبان و ادبیات عرب کاملاً تفاوت داشت. او در مقاله‌ای با عنوان **تغییر خط**، اندیشه خود را در این خصوص

چنین اظهار نمود: «از این که الفبای عربی که پس از استیلای عرب دچار آن شدیم بد است، هیچ گفتگویی در آن نیست و از این که این الفبا را به زور از دشمن نابکار و فرومایه پذیرفتیم، باز در آن گفتگویی نیست ناگزیر هر ایرانی میهن‌دوست از آن بیزار است. بحث در این است که امروز چگونه می‌توان از این یادگار زشت چشم پوشید و از ذخیرهٔ هنگفتی که در هنگام بیش از هزار سال از نثر و نظم برای ما مانده و با همین خط نوشته شده، دست برداریم.» (آناهیتا، همان: ۳۶) جالب این است که با وجود اندیشهٔ روشن او در مورد اعراب، زبان و ادبیات عرب، برخی سعی کرده‌اند تا او را به شکلی مبراً از این عیب نشان دهند و به این ترتیب، میان او و دین اسلام آشتی برقرار کنند تا به شکلی از او دفاع کرده باشند. (مصطفوی، همان: ۲۳۶) در حالی که در پس تحقیر و تمسخر تازیان، ضدیت با اسلام نهفته است. (آل احمد، ۱۳۵۷: ۱۵۹) پوردادود همچون آخوندزاده آحاد جامعه را صراحتاً به کنارگذاشتن اسلام توصیه نکرد اما در عمل فعالیت دوچندانی برای احیاء کیش زرتشت انجام داد. روزی یک دانشجوی هندی از او پرسید که برای مشاهدهٔ یک آتشکده در ایران، کدام آتشکده را پیشنهاد می‌دهد؟ پوردادود در جواب گفت: دل هر ایرانی یک آتشکده است. (اتحاد، همان: ۳۴) مشخص است که این گونه نبود، ولیکن او آرزو داشت چنین باشد و آیین زرتشت جایگزین اسلام گردد و خصوصت‌ش با اعراب، اسلام و نادیده گرفتن فرهنگ و تمدن اسلامی به این دیدگاه متعصبانه باز می‌گشت که ایران در دوران باستان، از هر جهت بر دوران اسلامی رجحان و برتری داشت.

نتیجه‌گیری

آخوندزاده و پورداود فرهنگ و تمدن ایران در دوران باستان را تافته جدابافته تاریخ ایران می‌دانستند و باستان‌گرایی در اندیشه آن‌ها، در ذیل مبحث علل عقب‌ماندگی رشد و نمو یافت. پورداود به واقع متأثر از آخوندزاده بود. درست است که او در مقالات و نوشته‌های خود نامی از آخوندزاده نبرده است، اما تأکید بر عظمت و شکوه تمدن ایران در دوران باستان، تحقیر تازیان و ضدیت با اسلام، زبان و الفبای عربی، از ویژگی‌های اصلی آن‌ها در نگرش به تاریخ ایران است. در عین حال آخوندزاده که نگاه سکولاریستی داشت و به تمام ادیان بی‌اعتنا بود، نگاه خاصی به کیش زرتشت داشت و در تلاش بود تا این کیش و آیین را که یادگار ایران باستان بود، احیاء کند. اما آخوندزاده به این آرزوی خود دست نیافت در حالی که پورداود مسیر او را دنبال کرد و با ترجمه و تفسیر اوستا، سهم بزرگی را در زنده نگاه‌داشتن شعائر و آموزه‌های آیین زرتشت به خود اختصاص داد. باید اذعان کرد که آن چه را آخوندزاده به لحاظ فکریکاشت، پورداود بارور ساخت و آن را در اذهان عمومی و در میان شاگردانش اشاعه داد. با اقدامات فکری و فرهنگی پورداود از جمله تأسیس انجمن ایران‌شناسی در فرهنگستان ایران، ایجاد انجمن ایران‌شناسی و آموزشگاه آن به طور مستقل در سال ۱۳۲۴ش و تربیت شاگردانی برجسته و فرهیخته در حوزه تاریخ ایران باستان، دیگر علل عقب‌ماندگی و چرایی آن چندان مطرح نبود، بلکه عظمت و شکوه تمدن ایران باستان (به لحاظ سیاسی، فرهنگی، علمی و فلسفی) و برتری نژادی ایرانیان بر اعراب، فرض مسلم و قطعی شد، و خلاف آن اندیشیدن، خطایی نابخشودنی به حساب می‌آمد.

کتابنامه

- آجودانی، ماشاءالله. (۱۳۸۳). *مشروطه‌ی ایرانی*، تهران: اختران.
- آجدانی، لطف‌الله. (۱۳۸۶). *روشنفکران ایران در عصر مشروطیت*، تهران: اختران.
- آخوندزاده، میرزا فتحعلی. (۱۳۵۷). *الفبای جدید و مکتوبات*، تبریز: احیاء.
- _____ . (۱۳۵۱). *مقالات*، تهران: آوا.
- _____ . (۱۹۸۵). *مکتوبات کمال‌الدوله*، باکو: نشریات علم.
- آدمیت، فریدون. (۱۳۶۳). *اندیشه‌های طالبوف تبریزی*، تهران: دماوند.
- _____ . (۱۳۵۷). *اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی*، تهران: پیام.
- _____ . (۱۳۴۹). *اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده*، تهران: خوارزمی.
- آل‌احمد، جلال. (۱۳۵۷). *در خدمت و خیانت روشنفکران*، تهران: خوارزمی.
- ابن‌اثیر، عزالدین. (۱۳۸۵). *تاریخکامل*، ترجمه محمدحسین روحانی، تهران: اساطیر.
- اتحاد، هوشنگ. (۱۳۸۴). *پژوهشگران معاصر ایران*، تهران: فرهنگ معاصر.
- ایزدی، علی‌محمد. (۱۳۸۸). *چرا عقب‌مانده‌ایم؟ جامعه‌شناسی مردم ایران*، تهران: علم.
- بارتولد، واسیلی. (۱۳۸۶). *تذکره جغرافیای تاریخی ایران*، ترجمه حمزه سردادور، تهران: توس.
- براون، ادوارد. (۱۳۲۹). *انقلاب ایران*، ترجمه احمد پژوه، تهران: کانون معرفت.
- بهنام، جمشید. (۱۳۸۶). *برلنی‌ها؛ اندیشمندان ایرانی در برلن*، تهران: نشر و پژوهش فرزاد روز.
- بیل، جیمز آلن. (۱۳۸۷). *سیاست در ایران؛ گروه‌ها، طبقات و نوسازی*، ترجمه علی مرشدی زاد، تهران: اختران.
- پوردادود، ابراهیم. (۱۳۴۱). *آناهیتا؛ پنجاه گفتار پوردادود*، تهران: امیرکبیر.
- _____ . (۱۳۵۶). *فرهنگ ایران باستان*، تهران: دانشگاه تهران.

_____ (۱۹۳۳). یزدگرد شهریاری، بمبئی: بی‌نا.

_____ (۱۳۸۰). یسنا؛ بخشی از کتاب اوستا، تهران: اساطیر.

_____ (۱۳۵۶). یشت‌ها، تهران: چاپ بهرام فره‌وشی.

حائری، عبدالهادی. (۱۳۸۷). تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق، تهران: امیرکبیر.

حلبی، علی اصغر. (۱۳۷۱). تاریخ فلسفه در ایران و جهان اسلامی، تهران: اساطیر.

دبیرسیاقی، سیدمحمد. (۱۳۷۹). پورداود، دانشنامه جهان اسلام، تهران: بنیاد دایره‌المعارف اسلامی.

رجبی، محمدحسن. (۱۳۹۰). مکتوبات و بیانات سیاسی و اجتماعی علمای شیعه در دوره قاجار، تهران: نی.

سپانلو، محمدعلی. (۱۳۸۷). نویسندگان پیشرو در ایران، تهران: نگاه.

علمداری، کاظم. (۱۳۸۹). چرا ایران عقب ماند و غرب پیش رفت؟، تهران: توسعه.

فرای، ریچارد. (۱۳۸۸). عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: سروش. فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۲). شاهنامه، تهران: امیرکبیر.

قاضی مرادی، حسن. (۱۳۹۱). نوسازی سیاسی در عصر مشروطه‌ی ایران، تهران: کتاب آمه.

کار، ادوارد. (۱۳۵۱). تاریخ چیست؟، ترجمه حسن کامشاد، تهران: خوارزمی.

کرمانی، میرزا آقاخان. (۱۳۸۶). آینه‌ی سکندری، تهران: چشمه.

_____ (۱۳۷۹). سه مکتوب میرزا آقاخان کرمانی، آلمان: نشر نیما.

کریستن‌سن، آرتور. (۱۳۸۴). ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران: صدای معاصر.

گیرشمن، رومن. (۱۳۸۸). ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، تهران: معین.

- مستشارالدوله، یوسف‌خان. (۱۳۸۶). رسالهٔ یک کلمه، تهران: بال.
- مصطفوی، علی‌اصغر. (۱۳۷۲). زمان و زندگی استاد پوردادود، بی‌جا: مؤلف.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۶۰). خدمات متقابل اسلام و ایران، تهران: دفتر انتشارات اسلامی.
- معین، محمد. (۱۳۳۸). مزدیسنا و ادب پارسی، تهران: دانشگاه تهران.
- ملکزاده، مهدی. (۱۳۶۳). تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، تهران: علمی.
- ملکم‌خان. (۱۳۸۸). رساله‌های میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله، تهران: نی.
- یعقوبی، ابن‌واضح. (۱۳۶۶). تاریخ یعقوبی، ترجمهٔ محمد ابراهیم آیتی، تهران: علمی و فرهنگی.

مقالات

- پوردادود، «حقوق در ایران باستان»، مجلهٔ ادبی، علمی و اجتماعی سخن، سال اول، شمارهٔ اول، ۱۳۲۲، صص ۱۴-۱۷.
- پوردادود، «زن در ایران باستان»، مجلهٔ سیاسی و ادبی آینده، نمره مسلسل ۳۴، شمارهٔ ۱۰، خرداد ۱۳۲۴، صص ۵۱۳-۵۱۶.
- فروه‌وشی، «اخلاق در ایران باستان»، مهر، سال دهم، شمارهٔ اول، ۱۳۴۳، صص ۱۰۳-۱۰۶.

روزنامه‌ها

- روزنامهٔ قانون، شمارهٔ اول، رجب ۱۳۰۷.
- روزنامهٔ قانون، شمارهٔ ششم، ذی‌الحجه ۱۳۰۷.